

ارزش هنر

به سبب وجود دیدگاه‌هایی که هنر را مورد ارزیابی قرار می‌دهند هنر دارای ارزش‌های متنوعی می‌شود. علاوه بر این، مزایای هنر تفاوت بسیاری با نقش شرکت‌کننده دارد، چرا که مزایای هنر منحصرأ متعلق به ایجاد اثر، نحوه اجرا و قدردانی است که صرف هنر می‌باشد. اما در فلسفه هنر یک ارزش اساسی است، یعنی ارزش متمایز یک اثر هنری، ارزشی که به آن عنوان اثر هنری می‌دهد تا شاید بتوان آن را "ارزش هنری" نامید. این ارزش طبیعی است و به اثری تعلق دارد که بیش از اینکه از ابزار استفاده کند به صورت طبیعی و باطنی مشخص شده، یعنی ارزش تجربه‌ای آگاهانه از آن، تجربه‌ای که با لمس کردن تفهیم می‌شود. ارزش هنری موضوعی از درجه‌بندی است، اما کمیتی قابل اندازه‌گیری نیست. اگر اثری بهتر از دیگری است می‌تواند مسئله‌ی مبهمی باشد. داوری درباره‌ی ارزش یک اثر هنری یعنی اعلام اعتبار، درستی یا نادرستی، این معیارها نه تنها برای شخصی که داوری می‌کند، بلکه برای عموم مردم نیز صادق نیست. هیوم و کانت هر دو سعی کردند چگونگی موجه بودن چنین ادعایی را نشان بدهند، اما تلاش‌هایشان معمولاً با شکست مواجه شد. راه‌حل قابل قبولی برای مشکل فوق وجود ندارد. بسیاری از فیلسوفان به ارتباط بین ارزش هنری و ارزش‌های دیگر توجه داشته‌اند. مهم‌ترین انتقاد کوبنده بر هنر در ارتباط مستقیم آن با دیگر ارزش‌ها می‌باشد که توسط افلاطون انجام گرفت با این ادعا که به‌طور تقریبی تمام هنرها دارای پیامدهای اجتماعی نامطلوبی هستند و بنابراین نباید در اجتماعات سالم گنجانده شوند. با این وجود، افلاطون احتمالات زیادی را نادیده گرفته است و این سوال درباره‌ی تأثیر مخرب یا سازنده‌ی هنر مسئله‌ای بسیار پیچیده‌تر از آنچه او تشخیص داده، می‌باشد.

۱- کثرت ارزش‌ها

۲- ارزش هنری

۳- غیرقابل قیاس بودن

۴- هیوم و کانت

۵- ارزش‌های غیر هنری

۶- نقد هنر افلاطون

کثرت ارزش‌ها

چیزی به عنوان ارزش هنری وجود ندارد. برای آنکه آثار هنری می‌توانند از دیدگاه‌های مختلفی مورد ارزیابی قرار گیرند و در تطابق دیدگاه‌های مختلف، انواع مختلف ارزش وجود دارد از جمله: ارزش‌های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی، مذهبی، عاطفی یا درمانی. علاوه بر این، برای نوع خاصی از ارزش، خواه اثر هنری دارای این ارزش باشد یا نه و میزان ارزشی که اثر داراست، چنین موضوعی نسبی بوده و این جریان منوط به وجود افراد مختلفی خواهد بود که درگیری آنها با اثر هنری قابل پرسش است. هم‌چنین برای هر شخص این ارزش متناسب با نقشی خواهد بود که در تولید، اجرا، درک و تقدیر اثر هنری می‌گیرد. بحث از ارزش سهم هر کدام از این نقش‌ها (تولید، اجرا، درک و تقدیر) در یکسان بودن با دیگر ارزش‌ها احتمال ضعیفی است.

ارزش هنری

اگرچه هنر ارزش‌های گوناگونی دارد، اما در نظریه‌ی هنر یک ارزش خاص بنیادی است. یعنی ارزشی که مشخصه‌ی متمایز هنر و آثار هنری می‌باشد. به بیان دیگر ارزش متمایز اثر هنری، به عنوان یک اثر هنری یا به عنوان آنکه من باید آن را ارزش هنری بنامم، بنیادی می‌باشد. همان‌طور که ارزش اخلاقی نوعی ارزش است که با داوری اخلاقی در ارتباط است، بنابراین ارزش هنری نیز موضوع قضاوت هنری می‌باشد و با آن در ارتباط است. این ارزش در ارتباط با ارزش هنر بنیادی است، زیرا هر نوع ارزش دیگری که ارزش هنری داشته باشد با این سوال مهم مطرح می‌شود که چگونه این نوع متفاوت با ارزش هنری آن در ارتباط است.

شاید به جای تصدیق آنچه باید از هر موقعیتی به عنوان ارزش متمایز هنر تشخیص داده شود، این‌گونه تصور شود که چنین چیزی به عنوان ارزش هنری اثر وجودی ندارد یا اینکه شناسایی چنین ارزشی باید بیانی



از ایدئولوژی سیاسی یا اخلاقی باشد، من معتقدم که این دیدگاه اشتباه است. اگرچه تعیین ارزشی خاص به عنوان ارزش متمایز هنر احتیاج نیست و نباید محصول ایدئولوژی باشد، این موضوع چیزی است که برای تصویر هنر در این قرن رخ داده است. اشتباه است که تصور کنیم شناسایی ارزش هنری باید در تعهدی برای نوع دیگری از ارزش ساخته شود که به موجب آن (در این صورت) هویت انعکاسی صرف است یا ادعایی برای برتری ارزش هنری بر دیگر ارزش‌ها می‌باشد. تا حدی، ارزش هنری می‌تواند و باید در راهی شناسایی شود، که ارزش خودش از طریق بعضی استانداردهای دیگر اندازه‌گیری شده، و موضوع برای تحقیق بیشتر باز باشد.

آنچه مورد نیاز است، تشخیص ارزشی است که همه آثار بزرگ به میزان زیادی آن را دارا هستند و اینکه هنرمند تلاش می‌کند تا از چنین موهبت و استعدادی برخوردار باشد. چنین ارزشی وجود دارد و می‌تواند بدون پیش‌داوری؛ هرگونه سوالی درباره‌ی درجه‌ی اهمیت یا ارتباطش با دیگر انواع ممکن ارزش، مشخص شود. به معنای دیگر ارزش هنری یک اثر به‌طور ساده به این معناست که آن اثر تا چه حد خوب است. بدین ترتیب، ارزش هنری مرتبه‌ای از یک درجه‌بندی است: آثار به‌طور محض بهتر یا بدتر از آثار دیگر نیستند، اما آنها می‌توانند کمی بهتر یا بدتر باشند، یا شاید تنها تا حدودی بهتر یا بدتر باشند. بنابراین سؤال این است هنگامی که اثر هنری ارزش‌گذاری شده چه نوع ارزشی برای آثار هنری مورد

قبول واقع شده و اگر اثر هنری به نظر خوب نمی‌آید چه ارزشی در اثر وجود ندارد.

روشی معقول برای درک ارزش هنری از دو جهت حاصل می‌شود، اولی در نظر گرفتن اهمیت درک اثر می‌باشد زیرا کارایی قضاوت اثر هنری بر پایه‌ی درک متکی است و دومی در نظر گرفتن روشی که به موجب آن آثار هنری به هنگام ارزش‌گذاری بر آنها به عنوان هنر به ما مربوط می‌شوند.

ویژگی اول اینکه آیا صرفاً یک فهم صحیح و کامل از اثر یا آثار وجود دارد، قضاوت ما بر ارزش هنری اثر نامطمئن خواهد بود مگر اینکه قضاوتمان بر مبنای درک درستی از اثر باشد. به عبارت دیگر این واقعیت که ما یک اثر را کاملاً درک نمی‌کنیم، صلاحیت و قدرت ارزیابی‌مان را به تدریج ضعیف می‌کند. ویژگی دوم اینکه هنگامی که یک کار هنری را به عنوان یک اثر هنری می‌سنجیم، این ارزش‌گذاری بیش از آنکه بر اساس تأثیر متقابل اثر به ما داده شود از طریق تجربه‌ای که به ما القا می‌کند، انجام می‌گیرد. بدین ترتیب، ارزش هنری با ارزش درمانی در تضاد است. ارزش درمانی یک دارو به وسیله‌ی تجربه‌ی استفاده از آن مورد بررسی قرار نمی‌گیرد بلکه با تأثیر سودآور یا زیان‌بار بودن آن بر روی بدن ما سنجیده

می‌شود. اما ارزش هنری یک اثر به چیزی بستگی ندارد جز ماهیت تجربه‌ای که شامل میزان درک آن اثر می‌باشد.

با کنار هم قراردادن این دو روش؛ روش طبیعی برای تفکر درباره‌ی ارزش هنری یک اثر هنری زمانی به عنوان ارزش ذاتی نوعی از تجربه‌ی فرد تلقی می‌شود که اثر را با درک و فهم تجربه می‌کنند. یک اثر به عنوان هنر تا درجه‌ای ارزشمند است که تجربه‌ی پیشنهادی آن ارزشمند است، نه برحسب تاثیری که ممکن است به وجود آورد، بلکه بر حسب خود آن. آنچه به‌طور مستقیم ارزش هنری یک اثر را تعیین می‌کند، ارزش‌هایی که در جنبه‌های مختلف تجربه قابل مشاهده و تشخیص است، نمی‌باشد بلکه ارزش‌هایی است که در خود تجربه وجود دارد. یک اثر هنری خوب، پاداش خودش می‌باشد و تجربه‌ی آن را مورد آجر قرار می‌دهد. وقتی یک اثر با فهم تجربه می‌شود تا به خواننده، بیننده و شنونده بها بدهد، این تناسبات و برازندگی اثر تعیین‌کننده‌ی ارزش آن است. اگر اثر چنین باشد که ذاتاً تجربه‌ی همراه با فهم را مورد قدرانی قرار دهد، بنابراین تجربه‌ای که پیشنهاد می‌کند ارزشمند است و بدین ترتیب اثر به عنوان هنر نیز ارزشمند می‌باشد.

غیرقابل قیاس بودن

این امر که ارزش هنری مرتبه‌ای از درجه‌بندی می‌باشد که به موجب آن هر اثر هنری به میزان دقیقی دارای ارزش هنری است، حقیقت ندارد. و ساختار درجه‌ای را ممکن می‌سازد که به موجب آن نشان داده شود هر اثر از نظر درجه‌ای در چه حد است یعنی اینکه آیا در مرتبه بالا یا پایین قرار دارد یا دقیقاً در همان سطح است. در حقیقت اگر اثری بهتر از دیگری باشد این برتری هرگز به خاطر کمیت‌ها نیست. علاوه بر این ارزش هنری حتی نظامی خاص را روی آثار هنری تحمیل نمی‌کند، زیرا مسائل ارزش هنری مقایسه‌ای گاهی اوقات نامعین هستند:

بنابراین درست نیست که گفته شود در هر دو اثر هنری یکی باید از دیگری بهتر باشد یا دقیقاً هردو به خوبی هم باشند. گاهی اوقات البته نه همیشه، می‌توان درباره‌ی مقایسه‌ی درجات دو اثر - خواه با شکل هنری مشابه یا اشکال هنری گوناگون - چنین گفت که آنها حدوداً در مرتبه ارزش مشابهی قرار دارند. برای مثال، اثر "سر دختر" ورمر یقیناً بهتر از اثر "گدای جوان" مریلو است و سمفونی موتسارت بهتر از سمفونی شوپرت است. بنابراین اگر چنین اذعان شده که ورمر و موتسارت نسبت به یکدیگر برتری ندارند، اصرار بر اینکه آنها از نظر ارزشی کاملاً مشابه هستند، دقتی غیرواقعی بر مفهوم ارزش هنری تحمیل می‌کند. به این دلیل نیست که آثار ورمر و موتسارت متعلق به هنرهای متفاوتی می‌باشند، زیرا موتسارت بهتر از مریلو و ورمر بهتر از شوپرت است. غیرقابل مقایسه بودن ارزش هنری و تعیین‌ناپذیری موضوعات درجه‌بندی مقایسه‌ای آثار هنری از



حقیقتی سرچشمه می‌گیرد که انواع مختلفی از کیفیت وجود دارد که می‌تواند یک اثر را با انواع مختلفی از کیفیت و با ارزش هنری پایین آورد. بنابراین واحد اندازه‌گیری رایجی وجود ندارد که به توزیع انواع مختلف کیفیت اثر هنری جهت اندازه‌گیری اجازه دهد و حتی اگر روشی رایج وجود داشت، کیفیتی که در یک متن شایستگی هنر را فراهم می‌کند می‌تواند در متنی دیگر از طریق اتحاد با رفتاری ناهماهنگ با دیگر کیفیت‌های اثر موجب کاهش ارزش هنری اثر شود. بنابراین توزیع یک کیفیت به ارزش هنری اثر موضوعی جداگانه نیست بلکه موضوعی کلی می‌باشد.

هیوم و کانت

مسئله‌ی مشکل در ارتباط با ادعای ضمنی داوری در مورد اعتبار ارزش هنری که در میان افراد مطرح می‌شود این است که چگونه چنین ادعایی می‌تواند موجه باشد؟ هیوم و کانت هر دو در صدد پاسخ به این پرسش بودند. هریک برای یافتن دیدگاهی که معرف ارزش هنری باشد تلاش کردند. دیدگاه انتخاب شده صرفاً با تحمیل بر هرفرد مشخص نمی‌شود. معیاری که نشانگر چگونگی داوری آنها از طریق بیان شرایطی است که به موجب آن مشخص می‌کند هر شخص چگونه باید قضاوت کند. شرایط، این نتیجه را قطعی می‌کند، زیرا ادعا شده که دستیابی به این شرایط - برحسب عملکردی مشابه در هر فردی مرتبط با قوه‌ی انسانی هست که در درک ارزش هنری جای دارد - برای همه افراد مرتبط از طریق اخذ نظر بیان شده، آزاد است. از این نقطه نظر پاسخ احساسی انسان به اثری خاص، یکسان است (یا مشابه است).

هیوم فکر می‌کرد ارزش هنری (زیبایی) کیفیتی مستقل از ذهن نیست بلکه انعکاسی از اشیایی است که لذت برانگیزد، وی می‌اندیشید و آن را با ویژگی بین‌ذهنی در مورد قضاوت ارزش هنری و با بهره‌گیری از وجه تشابه فرضی بین ارزش هنری و کیفیت‌های ثانویه از جمله رنگ تطبیق می‌داد. دقیقاً همان‌گونه که او باور داشت، اگر چه موقعیت رنگ در چشم تماشاگر وجود دارد و چنین چیزی به عنوان ابژه رنگ در روز روشن برای انسان، عادی به نظر می‌رسد. بنابراین اگرچه ارزش هنری مبتنی بر ذهن انسان است، اما ارزش هنری مستقل و واقعی یک اثر از طریق پاسخ مطبوع یا نامطبوع انسان از نوع خاص (داوری درست) تعیین می‌شود که هرکس با قوای تشخیص عالی و با روش درست آن را نشان می‌دهد.

فکر اساسی کانت این بود؛ اعتبار بین اذهانی قضاوت در مورد ارزش هنری زمانی موجه است که چنین داوری بر امری شخصی باشد یا موردی که برای همه رایج است، مبتنی نباشد. چنین داوری مبتنی بر لذت فارق از غرض و مرض در صورت اثر است، تفسیر چنین لذتی به عنوان تجربه‌ای از نقش هماهنگ و آزاد قوه‌ی تخیل و فهم می‌باشد، آن دو قوه‌ای که شناخت ادراکی را با حفظ کردن هماهنگی ضروری کارکرد این دو قوا بر همه‌ی انسان‌ها نشان می‌دهد. کانت معتقد بود که اعتبار ادعای سازگاری

بین ذهنی را که به داوری ارزش هنری نیاز دارد، بنا کرده است.

بنابراین در حالی که هیوم بیانش را روی ایده‌ای مشخص از قوای استثنایی تشخیص بنا کرد، کانت کار خود را بر اساس آنچه برای قوای ادراک ما رایج است، ادامه می‌دهد. اما نه راه حل کانت و نه هیوم تصدیق و پذیرش را پیشنهاد نمی‌کنند. جدا از هر مسئله، دلایلی که هر یک برای اعتقاد در (ظاهراً مسلم و قطعی) اتحاد پاسخ‌ها بیان می‌کنند و توسط تئوری‌هایشان مسلم فرض شده، مجاب کننده نیستند. بنابراین تلاش‌هایشان برای خوشایند کردن (مطبوع) ایده‌ی داوری درست درباره‌ی ارزش هنری برحسب لذتی است که می‌تواند به وسیله‌ی هرکسی تجربه و با اثر در شرایط خاصی رابطه برقرار کند که به نظر نمی‌رسد روشی خاص برای داوری منصفانه باشد.

مسئله اعتبار میان ذهنی (بین ذهنی) داوری درباره‌ی ارزش هنری - اینکه آیا چنین داوری می‌تواند برای همه مردم معتبر باشد - و اگر معتبر است چه چیزی به آن اعتبار می‌بخشد هنوز به حد کافی حل نشده است.

ارزش‌های غیر هنری

سوالات بسیار جالبی درباره‌ی ارتباط بین ارزش هنری و انواع دیگر ارزش‌ها وجود دارد، به خصوص ارزش شناختی و ارزش اخلاقی. برای مثال آیا ارتباط ذاتی بین نوع و درجه‌ی ارزش هنری اثر و ارزش‌هایی از انواع دیگر وجود دارد؟ آیا انواع دیگر ارزش‌های خاص ارزش هنری را در معنایی که آنها شرایط ضروری آن هستند، تعیین می‌کند؟ آیا آثار (یا آثار نوعی خاص) با درجه‌ی بالایی ارزش هنری طبیعتاً برای حمایت یا توسعه‌ی خاص انواع دیگر ارزش‌ها مناسب هستند؟ بعضی متفکران جهت ایجاد ارتباطی تنگاتنگ بین ارزش هنری و انواع دیگر ارزش‌ها به خصوص ارزش اخلاقی تلاش کردند. برای مثال، تولستوی فعالیت‌های هنری را به عنوان انتقال یک احساس از هنرمند به تماشاگر توصیف کرد که به موجب آن خلق هنرمند از یک وسیله‌ی حمل و نقل مناسب را مثال زد و به این نتیجه رسید که هرچه بهتر احساسات انتقال پیدا کنند - ارزشمندترین احساسات اخلاقی‌اند و به خصوص مذهبی - اثر هنری که آن را انتقال می‌دهد بهتر خواهد بود. با وجود تلاش او برای اخلاقی کردن ارزش هنری همچون تلاش‌های مشابه با ویژگی جانبدارانه‌اش از طبیعت هنر ادامه دارد.

نقد هنر افلاطون

افلاطون به روش‌های کاملاً متفاوت ادامه داد. بیش از آنکه تعریفی از صورت هنری پیشنهاد دهند که می‌تواند معیاری مطلوب از ارزش هنر استخراج شود، او صرفاً برضد تمرین‌های هنری مختلف معتقد شد و الگوهای پذیرفته شده‌ی ارزش‌های دیگر هنر خوب یا عالی را مثال زد که به موجب آن ضوابط، این آثار و تمرینات، ناقص و غیرمکفی تشخیص داده شدند. این روش نامعقول نبود. برای توجیه اهمیت هنر در زندگی انسان به



صورت بهتر می‌توان در بیانی از اهمیت، آثاری یافت شود که به عنوان هنر خوب هستند و نقد ارزش هنر باید ادعاهای خوب و عالی هنر در زندگی ما را به تدریج به نقشی ارزشمند تضعیف کند.

اما آیا شهرت افلاطون به دلیل برکناری بیشترین صورت هنر از مدینه فاضله او در جمهوری است؟ حمله‌ی او به هنر هر سه نقش هنری اصلی یعنی هنرمند، تماشاگر و شنونده را نشان می‌دهد که بر دلایلی مبتنی است. در این مقاله یک یا دو نمونه کلی از ادعاهای اصلی را بیان می‌کنیم. یک ادعای اصلی این است که آثار چنین هنرمندانی بازنمایی به عنوان نقاش و شاعر، به دامنظور از واقعیت افلاطونی برچیده شده‌اند. زیرا آنها بازنمایی اشیایی هستند که صرفاً نمونه‌ای از واقعیات موجودند- بدین معنی که نمونه‌های آرمانی اشیاء (صور یا ایده‌های افلاطونی) را نشان می‌دهند، که ماهیت‌های بی‌زمان هستی می‌باشند و واقعی‌تر از نمونه‌های آنها و موضوعات شناخت و معرفت اعلی هستند. علاوه بر این یک تصویر صرفاً تقلیدی از نمای بیرونی آنچه ترسیم می‌کند طرحی برای ارائه‌ی ظاهری مشابه به اصل سوژه به تماشاگر می‌باشد. بدین ترتیب، نقاش درباره‌ی واقعیتی که هنر ظاهری‌اش تقلید کرده، متخصص نیست. نقاش فقط می‌داند اشیاء چگونه به نظر می‌رسند نه اینکه واقعاً چگونه وجود دارند و اینکه آیا مناسب و شایسته طبیعت ذاتی یا غایت نهایی‌شان

هستند یا نه. شاعران هم به همین ترتیب فاقد مهارتی جهت اجرای خوب در نقش‌هایی که در آثارشان نمایش می‌دهند، می‌باشند. بنابراین هنرمندان می‌توانند فقط تصاویر کم و بیش قابل قبول از جهان طبیعی و انسان را تولید کنند: آنها صرفاً دارای هنر تقلید هستند نه شناخت واقعی، آثارشان بیانگر چیزی نیست و آیا آنها نشانگر معرفت دیگری هستند که ارزش داشتن را داشته باشد؟ از این رو آثار هنری از لحاظ معرفتی بی‌ارزش هستند. حال، اگر آثار هنری از نظر معرفتی بی‌ضرر باشند، مشکل چندانی به وجود نخواهد آورد. جدی‌ترین توصیه افلاطون این است که آنها هنرمند نیستند. برعکس، آنها بخش نازل روح را بر ضد بخش عالی روح تحریک می‌کنند و می‌پروراند، تصویرها تقلیدهایی از ظواهر بصری هستند که صرفاً می‌توانند عنصر غیرعقلانی روح را جذب کنند و افراط در گرایش به تصویرها عنصر عقلانی و برتر روح را توسط تقویت بخش نازل روح، تضعیف می‌کند. بنابراین عکس‌های زیبا نه تنها سودمند نمی‌باشند بلکه مضر هستند. هم‌چنین صورت اصلی دیگر هنر تقلیدی، شعر و بالاخص هنر تراژدی احساسات و عقاید نامطلوب اجتماعی را در بین مردم اشاعه می‌دهد. این نوع هنر حتی بهترین نوع انسان را هم می‌تواند با بیان پاسخ‌های عاطفی قوی به شخصیت‌هایی که واقعاً حاضر نیستند، اما صرفاً به لحاظ هنری عرضه می‌شوند، منحرف کند و در رهاکردن این احساسات تصاحب اداره‌ی قدرت استدلال در زندگی شخصی خارج از هنر را تهدید می‌کند. بدین ترتیب، جذابت شعر باید دوام داشته باشد و مدینه‌ی فاضله

با اجازه دادن به برتری الگوهای انسانی، نیایش خدایان و ستایش انسان‌های خوب آن را ممنوع خواهد کرد. روشن است که علاقه اساسی افلاطون در بررسی اینکه آیا هنر باید صرفاً در جامعه خوشایند یا حتی قابل قبول باشد ارزش اجتماعی آثار هنری است، یعنی آثار ارزششان در ارتقا یا منع گسترش ویژگی‌های مطلوب اجتماعی در اعضای جامعه می‌باشد.

با دفاع (حمایت) او از انتقاد بر تصویر غلط شعری از طبیعت خدایان و قهرمانان از این موضوع تأکید شده است. زیرا آن قدر خطا نیست که او بخواهد بر آن اعتراض کند، اما بیش از هر چیز قدرت شعر عقاید و دیدگاه‌هایی را ایجاد می‌کند که برای جامعه مفید نیستند. با این حال افلاطون معتقد است اگر شاعران می‌توانند ثابت کنند که شعرشان برای جامعه مفید است، در این صورت پذیرفته می‌شود.

نقد‌های خاص افلاطون از ارزش اجتماعی هنر بازنمودی متعاند کننده نیست من معتقدم که شک‌های او درباره‌ی تاثیر احساسات قوی در پاسخ به افکار، احساسات، اعمال و سرنوشت‌های شخصیت‌های درام و همین‌طور این مطلب که جملات (مسئولیت‌های) او نیروی کمتری دارند به صورت موثرتری به وسیله‌ی ارسطو در کتاب فن شعرش پاسخ داده شده‌اند. اما حقیقت هرچه باشد واضح است که افلاطون با انتقادش از کلیت این ادعاها درباره‌ی تأثیر اثر هنری که او به هیچ وجه قادر به توصیف آن نبود، رنج می‌برد. در واقع ما باید سؤال فوق را رد کنیم که: ارزش اجتماعی هنر چیست؟ زیرا ارزش‌های اجتماعی مختلفی وجود دارند - کیفیاتی که داشتن آنها برای اعضای جامعه مطلوب است- و آثار هنری ارزش‌های اجتماعی فراوانی دارند نه تنها در مفید یا مضر بودن با توجه به ارزش اجتماعی مشابه بلکه با تضعیف ارزش‌های اجتماعی متفاوت که آن ارزش‌ها دارای اهمیت کمتر یا بیشتر برای جامعه‌ای خاص هستند. به علاوه اینکه یک اثر تأثیر اجتماعی خاصی- تأثیری که در برخی مردم ایجاد می‌کند- و درجه تأثیرگذاری که دارد، به طبیعت شخصی بستگی دارد که به آن پاسخ می‌دهد، آن را درک می‌کند یا در حدود پاسخگویی به آن است، با آن حرکت می‌کند یا از حرکت باز می‌ایستد و در چه موقعیت‌هایی به آن واکنش نشان می‌دهد. آنچه ارزش‌های جامعه را حفظ می‌کند براساس تأثیرات واقعی آثار هنری در کوتاه‌مدت یا بلندمدت روی مردم است. تنوع آثار هنری، روش‌های گوناگونی که به موجب آن مردم ارزش هنری را کسب می‌کنند، منش، شخصیت‌ها، تواریخ و ظرفیت‌های اشخاص ارتباطی جهانی بین ارزش هنری و هر ارزش دیگری بر قرار می‌کند که به صورت متضاد، ذاتی تجربه‌ی آثار نیستند. بنابراین روایت قانع کننده‌ای که افلاطون به تمایل و ظرفیت هنر جهت تأخیر و امتناع ارزش‌های غیر هنری می‌دهد باید متنوع، اکتشافی‌تر و بدون تعصب باشد و در عین حال باید از طریق درک تمایز احساسی و عقلانی فرد باشد که تأثیر آثار هنری بر مردم را تحت تأثیر قرار دهند.